

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد و آله الطاهرين

خلاصه بحث گذشته

بحث در این است که به چه دلیل برای صبی حجة الاسلام واجب نیست؟ یعنی قبل از آنکه صبی بالغ شود، برای او حجة الاسلام واجب نشده است. بیان شد مجموعاً سه دلیل داریم؛ یکی اجماع و بالاتر از اجماع ضرورت دین و مذهب (هر دو)، دلیل دوم روایات عامه‌ای که از این روایات تعبیر می‌کنیم به روایات رفع القلم. دلیل سوم، روایات خاصه‌ای که درباره حجّ صبی وارد شده است.

بررسی روایات رفع القلم در مسئله

محقق خویی (قدّس سرّه) در کتاب الحج خود، به این روایات رفع القلم استدلال نکردند، اما به یک روایات دیگری استدلال کرده است که از آن تعبیر می‌شود به روایات جری القلم. ایشان در کتاب المعتمد می‌فرماید: «و يدل عليه [یعنی علی نفی وجوب الحج عن الصبی] حدیث جری القلم»، حدیثی است که می‌گوید بر غلام از چه زمانی قلم تکلیف، جاری می‌شود، «و أنّ أول ما خلق الله العقل و به یثیب و به یعاقب»^[1].

محقق خویی (قدّس سرّه) به روایات رفع القلم تمسک نکرده است. در روایت رفع القلم آمده: «رفع القلم عن ثلاثة عن الصبی حتّی یحتلم و عن المجنون حتّی یفیک و عن النائم حتّی یستقیظ»^[2]، ایشان برای اینکه برای مجنون حج واجب نیست باز به این روایات رفع القلم تمسک نکرده است، بلکه به این روایت «اول ما خلق الله العقل و به یثیب و به یعاقب»؛ خدا ثواب و عقاب را به برکت عقل می‌دهد؛ تمسک کرده است.

حال سؤال این است که چرا این حدیث رفع القلم که از جهت دلالت دلالتش روشن است، ایشان مطرح نکرده است؟ آیا ایشان در این حدیث، اشکال سندی دیده که این روایت را مطرح نکرده؛ یا این که اشکال دلالی دارد که این روایت را استدلال نکرده است؟

در جلسه گذشته بیان شد که مبانی در حدیث رفع القلم متعدد است، مبانی را هم گفتیم و اینکه مبانی که اختیار کردیم این است که این رفع، مربوط به رفع تشریع است، رفع القلم یعنی قلم تشریع، این قلم تشریع؛ هم احکام تکلیفی را می‌گیرد و هم احکام وضعی را.

مرحوم شهید صدر نسبت به حدیث رفع قلم، یک اشکال سندی داشته و می‌فرماید در سند این روایات، افراد ضعیف وجود دارند یا بعضی از این مطالبی در این روایات هست، قابل التزام نیست. ایشان می‌فرماید: «مضافاً إلى امکان المناقشه فی حجّة روایات رفع القلم لضعف سند بعضها كرواية أبي البختری»، روایت ابی البختری این روایت است: «عمدهما خطی تحملها العاقله و قد رفع عنهما القلم»؛ عمد صبی و مجنون به منزله خطاست و عاقله باید بپردازد. بعد مرحوم صدر می‌گوید: «الضعیفه به»؛ به سبب خود ابی البختری، این روایت ضعیف است.^[3]

ایشان در ادامه، به سراغ یکی دیگر از روایات در باب رفع القلم رفته و می‌فرماید یکی دیگر از این روایات، روایت ابن ظبیان است که این روایت، مشتمل بر افراد ضعیف متعدد می‌باشد و همه راویان این سند (یعنی حسن بن محمد سکونی، حضرمی، ابراهیم بن معاویه) سنی هستند.

مرحوم خویی در جاهای بسیاری در فقه، به حدیث رفع قلم تمسک کرده، حال جای سؤال است که چرا ایشان در عدم وجوب حج بر صبی (طبق آنچه در کتاب معتمد آمده)، فقط به حدیث جری القلم تمسک می‌کند؛ حتی در بعضی از موارد که ایشان مدلول این روایت را بیان می‌کند می‌فرماید این دلالت بر رفع تکلیف الزامی دارد، حج هم یک تکلیف الزامی است و باید به این روایت تمسک کند.

بررسی حدیث «رفع القلم»

این حدیث در کتب اربعه روایی ما نیامده است، صاحب عوالی اللئالی این روایت را آورده، مرحوم صدوق هم در خصال این روایت را آورده است. در خود کتاب وسائل الشیعه هم نیامده، بلکه در مستدرک الوسائل این روایت آمده است. بنابراین، این روایت در کتب اصلی روایی ما نیامده است. ولی عجیب این است که در کتب فقهی از ابتدا تا کنون، از سید مرتضی تا حال (و شاید قبل از سید مرتضی(قدس سره))، به این روایت تمسک کردند. البته نظایر این را داریم، مثلاً «علی الید ما أخذت» نیز در هیچ یک از کتب اربعه نیامده، ولی فقها همه به آن تمسک کردند، «الناس مسلطون علی اموالهم» در هیچ یک از کتب اربعه نیامده، فقها به آن تمسک کردند.

متن روایت را طبق نقل قاضی نعمان در دعائم (که متوفای 363 است) نقل می‌کنیم، البته شیخ مفید(قدس سره) نیز در ارشاد آورده است. محدث نوری در مستدرک، از دعائم این روایت را نقل کرده است:

«دَعَائِمُ الْإِسْلَامِ، عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ (عليه السلام): أَنَّهُ بَلَغَهُ عَنْ عُمَرَ أَنَّهُ أَمَرَ بِمَجْنُونَةٍ زَنَتْ لِتُرْجَمَ فَأَتَاهُ فَقَالَ أَمَا عَلِمْتَ أَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ رَفَعَ الْقَلَمَ عَنْ ثَلَاثَةٍ عَنِ النَّائِمِ حَتَّى يَسْتَيْقِظَ وَ عَنِ الْمَجْنُونِ حَتَّى يُفِيقَ وَ عَنِ الصَّغِيرِ حَتَّى يَكْبُرَ وَ هَذِهِ مَجْنُونَةٌ قَدْ رُفِعَ عَنْهَا الْقَلَمُ»^[4]

ترجمه: یک زن دیوانه‌ای را پیش عمر آوردند و گفتند این زنا کرده و عمر هم بلا فاصله گفت او را رجم کنید! خبر به گوش امیرالمؤمنین(علیه السلام) رسید، در بعضی از نقل‌ها دارد که این را داشتند از جلوی امیرالمؤمنین علیه السلام عبور می‌دادند و حضرت فرمود قضیه چی هست؟ عرض کردند این زنا کرده و عمر دستور داده که رجمش کنند، حضرت فرمودند صبر کنید (می‌دانست که این مجنونه از کدام عشیره است). حضرت به عمر فرمودند: تو چنین خبری به گوشت نرسیده که خدا قلم را از سه گروه برداشته است. در آن سندی که شیخ صدوق(قدس سره) در خصال نقل می‌کند، همه روایتش هم عامی هستند.

مرحوم علامه امینی در الغدیر این روایات را آورده و در آنجا یک نقلی از ابن عباس می‌کند که بعد از اینکه امیرالمؤمنین(علیه السلام) به عمر فرمود قضیه این است، عمر رهاش کرد و عمر شروع کرد به تکبیر گفتن (که بالآخره امیرالمؤمنین(علیه السلام) از این مهلکه نجاتش داد و اگر این را رجم می‌کرد کار حرامی بود و اشتباه بود)، تکبیر می‌گفت از اینکه از جاهایی بود که امیرالمؤمنین(علیه السلام) او را نجات داد. در بعضی از نقل‌ها دارد وقتی امیرالمؤمنین(علیه السلام) به عمر فرمود: «أما علمت؟ قال له عمر لا أدری»؛ من نمی‌دانم این را، یعنی اظهار کرد که من این مسئله را نمی‌دانم و این حدیث را نشنیدم، در بعضی از نقل‌ها امیرالمؤمنین علیه السلام از پیامبر(صلي الله عليه وآله) نقل کرد و عمر گفت: «لا أدری»؛ من نمی‌دانم.

بنابراین، این روایت در کتب روایی ما نیامده و فقط شیخ صدوق(قدّس سرّه) در خصال آورده و عوالی اللئالی آورده. حاجی نوری در مستدرک آورده، دیگران هم از اینها گرفتند، ولی در کتب فقهی ما این روایت آمده است. سید مرتضی(قدّس سرّه) در المسائل الناصریات، شیخ طوسی(قدّس سرّه) در خلاف در چند جا استدلال می‌کند. در مبسوط در هفت مورد شیخ طوسی(قدّس سرّه) استدلال می‌کند، بعد قاضی ابن براج در جواهر الفقه تمسک می‌کند، امین الاسلام طبرسی در المؤتلف من المختلف بین أئمة السلف.

ابن زهره (متوفای 585) در غنیة النزوع می‌گوید: «و يعارض المخالف في الصبيّ و المجنون بما روی من طرقهم»^[5]؛ ما با مخالفین در صبیّ و مجنون مخالفت می‌کنیم با روایتی که از طریق خودشان وارد شده؛ یعنی فقهای ما قبول دارند که این روایت رفع القلم از طرق عامه آمده و این یک چیز عجیبی است با اینکه ناقل اصلی روایت امیرالمؤمنین(علیه السلام) است، اما چطور شده در کتب روایی ما این روایت نیامده است؟

ابن ادریس (متوفای 598) در سرائر، در چهار مورد به این حدیث تمسک کرده و بعد می‌گوید: «لقوله عليه السلام المجمع عليه»^[6]، ابن ادریس که به خبر واحد عمل نمی‌کند، به این خبر که می‌رسد می‌گوید: «المجمع عليه» یعنی اجماع بر عمل به این خبر است. به بیان دیگر، در آینده در اشکال بر شهید صدر(قدّس سرّه) خواهیم گفت که، بر فرض که بپذیریم که روایات همه عامی و از ضعاف هستند، می‌گوئیم مشهور قریب به اتفاق فقهای ما به آن عمل کردند.

ممکن است شهید صدر(قدّس سرّه) به ما جواب دهد که ما عمل مشهور را جابر نمی‌دانیم، در پاسخ می‌گوئیم دلیل بالاتری داریم، «المجمع عليه» و روایتی که بین علما مجمع علیه باشد کاری به سندش نداریم. شیخ مفید(قدّس سرّه) نیز در ارشاد می‌گوید عامه و خاصه بر این روایت اتفاق دارند. اگر یک روایتی مورد اتفاق عامه و خاصه باشد یا به قول ابن ادریس «مجمع علیه» باشد، اینجا لازم نیست دنبال سند برویم و بگوئیم بحث سندی‌اش را مطرح کنیم و بگوئیم سندش درست است یا خیر؟

مرحوم علامه حلی، در تمام کتب یا در اکثر کتب خود به این حدیث تمسک کرده است.

پرسش: ممکن است کسی (از عبارت ابن زهره استفاده کرده و) بگوید تمسک فقها «احتجاجاً علی العامة» بوده است نه استناداً به خود روایت.

پاسخ: اولاً، کلمه «مجمع علیه» این حرفها دورش نمی‌آید، اگر یک روایتی مجمع علیه شد دیگر کاری به استناد نداریم، استناد جایی است که ما بخواهیم عمل مشهور را جابر ضعف سند قرار بدهیم و می‌گوئیم اگر مشهور به این روایت از جهت خود روایت تمسک کرده باشند این عمل جابر ضعف سند است، ولی اگر به روایت از باب جدل (یعنی از باب احتجاج بر خصم) عمل کرده باشند به درد نمی‌خورد، اگر گفتیم روایت مجمع علیه است، دیگر مجالی برای این بحث‌ها باقی نمی‌ماند.

ثانیاً؛ در عبارت ابن زهره دارد: «يعارض المخالف»، ولی اکثر فقها به این روایت استدلال کردند. همین که مرحوم علامه در

جاهای مختلف برای اینکه فتوای خودش را تحکیم کند، به همین روایت رفع القلم استدلال کرده است کافی است.

فخر المحققین در ایضاح الفوائد در کتاب الحج، عبارت مرحوم والد خود را می‌آورد: «انبات الشعر الخشن على العانة سواء كان مسلماً او كافراً، ذكراً أو أنثى»، بعد می‌گوید: «و الاقرب أنه أمارَةٌ» یعنی یکی از امارات تکلیف انبات است «و اقول هذا اختيار الشيخ في المبسوط» بعد می‌گوید به ادله‌ای استدلال شده که یکی از آنها، «رفع القلم عن ثلاثة» است. یعنی می‌گوید والد ما مرحوم علامه برای اینکه بگوید انبات شعر خشن از امارات تکلیف است، به این حدیث استدلال کرده است. بنابراین، ظاهر آن است که احتجاج در مقابل خصم است؟

ابن فهد قرن نهم 841 تمسک کرده است. صیمری در غایة المرام تمسک کرده است. اینها همه متأخرین هستند. صاحب مناهل می‌گوید: «فمن تلك الاخبار النبوی المرسل و المرتضوی المسند»، می‌خواهد بگوید این نبوی مرسل است که در سندش امیرالمؤمنین (علیه السلام) قرار دارد؟ یا اینکه این از ناحیه امیرالمؤمنین (علیه السلام) به صورت مسند هم به ما رسیده این تعبیر را دارد. صاحب مفتاح الکرامه می‌گوید: «و يحتج المخالف بما روه»؛ خودشان روایت کردند، قزوینی در ینابیع می‌گوید: «الرواية النبوية المروية بطرق العامة و الخاصة المأمون بها عند الفريقين». صاحب جواهر (قدس سره) می‌گوید: «الذي رواه المخالف بل مؤلف بل عن ابن ادریس أنه مجمع عليه روايته».

دیدگاه برگزیده درباره سند روایت

این روایت رفع القلم سندش به نظر ما تام است و قابلیت اینکه کسی بخواهد در سند این روایت مناقشه کند نیست، گفتیم گرچه در مصادر روایی امامیه (مانند کافی و تهذیب نیست فقط در خصال و عوالی آمده، بعد هم در ارشاد مفید)، اما تمام فقها از متقدمین و متأخرین به آن تمسک کردند، تمسکشان هم فقط جدلی و احتجاجاً علی اهل السنه نبوده، خودشان به این روایت استدلال کردند، ابن ادریس هم می‌گوید این روایت مورد اجماع است و دیگر مجالی بر اینکه بیائیم بحث کنیم آیا عمل مشهور جابر ضعف سند هست یا نه باقی نمی‌ماند.

جای تعجب است که چرا مرحوم شهید صدر در سند این روایت به این مهمی خدشه کرده است (که قطع نظر از اینکه این جنبه اعتقادی برای ما دارد). این روایت در صحیح بخاری و صحیح مسلم نیامده، حاکم در مستدرکش آورده، ولی اکثر بقیه صحاح اهل سنت و مسانیدشان این روایت را آوردند. اصلاً یک روایتی است که خود اهل سنت هم قضیه را نقل می‌کنند که عمر یک مجنونه‌ای که زنا کرده بود امر به رجمش کرد و امیرالمؤمنین (علیه السلام) فرمود مگر تو از پیامبر (صلي الله عليه وآله) نشیدی «رفع القلم عن ثلاثة».

سوال بعدی این است که چرا محقق خویی (قدس سره) در بسیاری از موارد به این حدیث استدلال کرده، ولی اینجا استدلال نفرمودند؟

وصلی الله علی محمد و آله الطاهرين

[1] □ معتمد العروة الوثقی، ج 1، ص: 23.

[2] □ الخصال، ج 1، ص: 94، ح 40.

[3] □ بحوث في شرح العروة الوثقی، ج 4، ص: 30.

- [4] مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل؛ ج1، ص: 84، ح 39.
- [5] غنية النزوع إلى علمي الأصول و الفروع، ص: 118.
- [6] السرائر الحاوي لتحرير الفتاوى، ج3، ص: 324.